**درس خارج فقه استاد معظم آقای حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات/****استثناء مئونه در زکات**

**1404.02.08**

**متن خام**

**جلسه 109**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در جلسه قبل در مورد **روایت صفوان و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی** صحبت می کردیم یک صحبت بحث سندی بود در **بحث سندی آقای هاشمی** در مورد علی بن احمد بن اشیم خب نکاتی را در مورد وثاقتش ذکر کرده بودند که عرض کردیم این نکات هیچ کدامش قابل توجه نیست تنها اکثار روایت احمد بن محمد بن عیسی هست که ارزشمند است بقیه آن نکات قابل توجهی نیست

**یک مکملی** هم عرض کنم یکی از نکاتی که ایشان ذکر کرده بود روایت کردن علی بن احمد بن اشیم از امام رضا هست و از اصحاب امام رضا بودن هست عرض کردم مراد از این که از اصحاب یک امام هست در اصطلاح رجالی این نیست که از خصصین حضرت باشد از یاران حضرت باشد این طوری که ما در اصطلاح عمومی به کار می بریم یعنی در کتب حدیثی روایت او از امام رضا وارد شده است حالا این روایت صحیح است سقیم است و خودش می گوید تازه فوقش این است که برای خودش هم تا آنجا هم ثابت شده باشد که این هم روشن نیست حداکثر اینکه خودش می گوید من از امام رضا نقل کردم خب این حالا وابسته به این است که آدم درستکاری باشد و الا ممکن است دروغ گفته باشد اصلاً امام رضا را درک نکرده باشد به دروغ روایت را به امام نسبت داده باشد اگر اثبات شده باشد که علی بن احمد ثقه است که دیگر به این بحثها کار ندارد

در کتب رجالی جز توثیقات عامه بعضی در بعضی از کتابها کثرت روایت راوی از معصوم ذکر شده و به این روایت استدلال شده **«اعرفوا منازل الرجال علی قدر روایتهم عنا»** حالا لفظش درست تعبیر می کنم یا نه حافظه من کمک این عبارت در روایات هست که اعرفوا منزلة الرجال علی قدر روایتهم عنا گفتند که این کان هر کسی که زیاد روایت داشته باشد این دلیل بر این است که آن شخص ثقه است حالا علی بن احمد اگر به فرض ثابت بشود که زیاد روایت از امام رضا دارد که این طور هم نیست روایت او از امام رضا زیاد نیست حالا ببینید همین که روایت از امام رضا نقل کردند زیاد روایت نقل کردند دلیل وثاقت هست و این عبارت چه می خواهد بگوید کان از این روایت این طور برداشت کردند که هر چه روایت شخص از امام بالاتر باشد منزلت او بالاتر است و کسی که خیلی روایت می کند منزلت او خیلی زیاد است و آن منزلت زیاد هم یعنی ثقه است استدلال این است

ولی آیا واقعاً این مطلبی که در این روایت دارد می خواهد بگوید اشخاص به ائمه دروغ نمی گفتند به پیغمبر دروغ می گفتند در چیزهای ما هست که هر یک از ما امامها ما منا الا و له کذابٌ یکذب علیه فلان کس یکذب برای امام صادق فلان کس یکذب بر امام باقر فلان کس یکذب علی بن الحسین اینها کذابینی که یکذب علی الائمه اینها یک عالمه هم روایت دارند کم هم روایت ندارند ولی یکذب دیگر یک روایت دیدم که ان رجلاً و امراة کانا یکذبان علی رسول الله این دارد ان رجلاً و امراة کانا یکذبان این عبارت را دیدم حالا عبارتش را درست نقل می کنم اینها را من حفظی هست حالا مراجعه کنید ممکن است یک خورده لفظش را درست در خاطر من نمانده باشد خب اینها هست دیگر خب آن چیزی که خیلی معروف است می گوید در زمان پیغمبر این قدر دروغ به پیغمبر بستند که پیغمبر رفت بالای منبر گفت کثرت علیّ الغالة کسی که بر من دروغ ببندد فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ این چیز معروفی هست که جز مسلمات چیز هست که بر پیغمبر این قدر دروغ بستند و امثال اینها اینکه بر پیغمبر نمی توانستند دروغ ببندند این که نیست مراد که شما کان هر چه بیشتر شد دروغ هم نمی شود خب نه کسی که می خواهد دروغ ببندد به جای یکی ممکن است صد تا دروغ ببندد

بحث ما روایت دو مرحله دارد یک مرحله مرحله تحمل روایت یک مرحله اداء روایت. اعرفوا منازل الرجال علی قدر روایتهم عنا ناظر به مرحله تحمل است یعنی اگر می خواهید بدانید این آدمها چقدر آدم خوبی هستند یا نه ببینید چقدر از ما علم یاد گرفتند چقدر از ما روایت دریافت کردند نه خودشان مدعی هستند که دریافت کردند نه خودشان از ما روایت نقل می کنند تحمل یعنی آن روایت واقعی روایتهم عنا یعنی چه مقدار از ما دریافت کردند بخصوص در یکی از این نقلهایی هم که هست یک ذیلی دارد که این را دقیقاً روشن می کند «علی قدر روایتهم عنا و فهمهم عنا» و فهممهم را هم اضافه دارد در بعضی از این نقلها که دقیقاً روشن می کند این بحثش این است که می خواهید بفهمید که این راویان کدام مقامشان بالاتر است ببینید چه مقدار آمدند سراغ ما از ما اخذ کردند وقتی شخصی ثقه نیست ما نمی توانیم بفهمیم که واقعاً از امام دریافت کرده یا دریافت نکرده

شاگرد: خلاف ظاهر است این برداشت ما تحمل را از طریق روایت

استاد: خلاف ظاهر است از این مزخرفات نگویید که حالم به هم می خورد من این همه دارم زور می زنم برای چه کسی این مطلب را چیز کنم که نمی شود معنای چیز باشد به هر حال ببخشید بیشتر از این نمی توانستیم توهین کنیم. عرض کنم خدمت شما ببینید گاهی اوقات می گویند که مثلاً این یک نکته دیگری می خواهم هم تکیه کنم این اصلش می گوید منزلت شخص را این که در مقام مقایسه کردن دو نفر این مقامش بالاتر است یا این مقامش بالاتر است می گوید ببینید کدامشان بیشتر از ما روایت گرفتند کدام بیشتر از ما روایت گرفتند البته برای اینکه ما بفهمیم شخص بیشتر روایت تحمل کرده از راه ادا می فهمیم ولی ادا شخص ثقه نه ادای شخصی که ثقه نیست یعنی مفروغ عنه هست وثاقتش در رتبه سابقه نه اینکه از همین که زیاد روایت می کند می فهمیم که ثقه هست می گوید در جایی که دو تا راوی ثقه داریم یک راوی پنج تا روایت از ما نقل کرده یک راوی پنجاه تا روایت از ما نقل کرده کسی که پنجاه تا روایت از ما نقل کرده آن مقامش بالاتر است چون بیشتر از ما مطلب یاد گرفته یعنی هر چه علم شخص بالا باشد و علم هم به همان مقداری است که از ما یاد می گیرد اشاره به این است که آن چیزهایی که جاهای دیگر می روند آنها به درد نمی خورد «يَا كُمَيْلُ لَا تَأْخُذْ إِلَّا عَنَّا تَكُنْ مِنَّا» این در آن فضاست ببینید الان گاهی اوقات ما می گوییم که فلان آقا مثلاً خیلی علمش به درد نمی خورد چون استاد ندیده استاد ندیده پخته نشده مثلاً این نه اینکه یک نفری که این یعنی چه یعنی هر کسی که ادعا کرد که من درس فلان آقا شرکت کردم طرف می گوید من چهل سال است درس فلان آقا شرکت کردم این یعنی اینکه خیلی عالم است تازه به فرض اینکه واقعیت دارد یک مرحله این است که اولا واقعیت دارد یا واقعیت ندارد یک مرحله مرحله دومی که این چهل سال درس آن آقا شرکت کرده زینت المجالس بوده یا واقعاً می فهمیده این ناظر به این هست که این عبارتها ناظر به این است کسی قدرت علمی او بالا می رود مثلاً فهم او و درک او و امثال اینها بالاتر است استاد دیده باشد این روایت می خواهد بگوید که آن کسی که از ما آمده علم یاد گرفته هر چه بیشتر از ما علم یاد گرفته بیشتر بالاتر رفته مقام او اما اینکه طرف مدعی هست که من از ائمه مطلب یاد گرفتم نمی شود بر ائمه دروغ ببندد این ادعا هست یعنی اگر کسی بگوید که من صد تا روایت نقل کردم با کسی که بگوید اگر کسی بگوید من هزار تا روایت از امام شنیدم باید بگویم حتماً راست می گوید چون گفته هزار تا خودش گفته یا این که نه این ناظر به مقام تحمل است می گوید اگر واقعاً یک نفر واقعاً صد تا روایت از امام گرفته یکی هزار تا روایت گرفته آن که هزار تا روایت از امام گرفته آن که هزار تا روایت از امام گرفته مقامش بالاتر است چون عالمتر است می خواهد بگوید علم حقیقی علمی است که از ما خاندان پیغمبر یاد گرفته می شود هر کس از این سرچشمه علم بیشتر سیراب شده باشد بیشتر عالمتر است اینها اصلاً ربطی به آن بحثهایی که نمی دانم جز توثیقات عامه و از این حرفها تمسک کنند اصلاً ندارد بله بفرمایید

شاگرد: اینکه روات دیگر هم این را تلقی به قبول کردند

استاد: آن بحث دیگری است بحث تلقی به قبول همان اکثار روایت هست و پذیرش و آنها خب یک نکته دیگری است آن بله بله آن سر جای خودش بحث تلقی به قبول و اینها آن حرفها همه این بحثها اکثار اجلاست و فتوا دادن به روایتش و آنها قرائن دیگر است نه منهای آن جهات دیگر داریم تنها خود این چیز را بله ما عرض کردم ما علی بن احمد بن اشیم را چون احمد بن محمد بن عیسی از آن اکثار روایت کرده آن را می پذیریم ثقه می دانیم ولی منهای آن اینها هر کدام باید جدا جدا سنجیده بشود

خب ما بنابراین این روایت از جهت سندی هر دو نقلش را ما پذیرفتیم گفتیم بین این نقلها یک تفاوتهایی هست ما داشتیم این تفاوتها را اولا بررسی می کردیم ثانیا مفاد این روایت چیست مفاد هر دو روایت یک جهات مشترکه ای هم اینها دارند آن جهات مشترکه ببینیم چه هست یکی از نقاط حساس تفاوت بین این دو تا روایت در آن تکه ای هست که اذا کان البیاض اکثر من السواد آن تکه ای که اذا کان البیاض اکثر من السواد در نقل تنهای احمد بن محمد بن ابی نصر این قید دارد و الناس کان یقولون لایصلح قبالة الارض اذا کان البیاض اکثر من السواد این اذا کان البیاض اکثر من السواد در نقل تنهایی احمد بن محمد بن ابی نصر هست و در نقل مشترک صفوان و احمد بن محمد بن ابی نصر نیست خب این را من دنبال کردم ببینم به کجا می رسیم آیا کدام نقل معتبرتر است

اول عرض کنم خدمت شما یک نکته ای ابتداءً عرض بکنم در موطا مالک عبارتی دارد این موطا روایت محمد بن حسن شیبانی جلد سه صفحه دویست و شصت و یک این مطلب دارد می گوید: «لا بَأْسَ بِمُعَامَلَةِ النَّخْلِ عَلَى الشَّطْرِ وَالثُّلُثِ وَالرُّبْعِ شطر یعنی نصف اینکه ما نخل را واگذار کنیم به یک کسی که از نخل نگهداری کند و نخل را آبیاری و کارهایش را انجام بدهد مساقات به اصطلاح و در مقابل این کارهایی که روی این نخل انجام می دهد شطر یک دوم و یک سوم و یک چهارم بگیرد دیگر اشکالی ندارد این یک وَبِمُزَارَعَةِ الأَرْضِ الْبَيْضَاءِ عَلَى الشَّطْرِ وَالثُّلُثِ وَالرُّبْعِ زمین خالی را بدهند به زارع و زارع در آن بکارد از آن زرعی که حاصل می شود باز یک دوم یک سوم و یک چهارم یک چهارم یک نسبتی از محصول در مقابل این زحمتهایی که زارع می کشد به زارع برسد می گوید وَكَانَ أَبُو حَنِيفَةَ يَكْرَهُ ذَلِكَ یکره یعنی یحرم ذلک کراهت گاهی اوقات این هم ظاهراً مراد حرمت است

مرحوم کلینی در بابهای کافی بابهایی در مورد کراهیت به کار برده آن کراهیت بعضی وقتها به معنای حرمت است كَرَاهِيَةِ الْقَوْلِ فِيهِمْ بِالنُّبُوَّة این کراهیة این در مورد ائمه ما عنوان آنها را نبی بدانیم کراهیة القول فیهم بالنبوه این کراهیة این که در مورد ائمه ما عنوان آنها را نبی بدانیم کراهیة القول فیهم بالنبوه بعضی تعبیرات دیگر تعبیراتی که پیداست مراد حرمت است بعضی جاها هم کراهت است به معنای مغبوضیت است جامع مغبوضیت هست حالا بعضی جاها به معنای حرمت است بعضی جاها به معنای کراهیت اصطلاحیه است من اخیراً همین بحث را در اصول مفصل بحث کردم در مورد کَرِه کُرِه و مفادش و اینها کجاها حرمت است اینجا ابوحنفیه ظاهرش حرمت است. تعلیلی هم که دارد با آن سازگار است ، وَيَذْكُرُ أَنَّ ذَلِكَ هُوَ الْمُخَابَرَةُ الَّتِي نَهَى عَنْهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

یک روایت معروفی هست از جابر بن عبدالله الانصاری که پیغمبر از چند تا چیز نهی کرده چند تا واژه ای هست همه هم از باب مفاعله است

عَنْ جَابِرٍ: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنِ الْمُحَاقَلَةِ، وَالْمُزَابَنَةِ، وَالْمُخَابَرَةِ، وَعَنِ الثُّنْيَا إِلَّا أَنْ تُعْلَمَ» .

مخابره را در یکی از این نقلهایش که این طوری در کتاب مستخرج ابی عوانه جلد دوازه صفحه دویست و سی صحیح مسلم جلد سه صفحه هزار و صد و هفتاد و چهار چاپ دار إحیاء التراث العربی در ذیل این روایت هست قال عطاء که راوی از جابر بن عبدالله است

«قَالَ عَطَاءٌ: فَسَّرَهُ لَنَا جَابِرٌ قَالَ: أَمَّا الْمُخَابَرَةُ فَالْأَرْضُ الْبَيْضَاءُ يَدْفَعُهَا الرَّجُلُ إِلَى الرَّجُلِ، ثُمَّ يُنْفِقُ فِيهَا، ثُمَّ يَأْخُذُ مِنَ الثَّمَرَةِ زمین به اصطلاح بیضاء هست که به رجل واگذار می کند بعد خود مالک هم در آن انفاق می کند ثم یاخذ من الثمره حالا اینها بحثهایی دارد که اگر مثلاً بذر از مالک باشد آیا این مزارعه صحیح است یا صحیح نیست امثال اینها و ثم ینفق فیها ظاهرش مثلاً اینکه بذر مال مالک است این صورت را ولی مخابره را به ارض بیضاء معنا کردند این کلمه مخابره بحث مفصلی است در کتابهای فقهی و تاریخی و اینها هست که این مخابره از چه ماده ای است بعضیها گفتند این مخابره از خیبر آمده از داستان خیبر که هست مخابره از آن خیبر هست و اشاره به آن داستان پیغمبر با یهودیها چیز کردند کان می خواهم بگویم که کان نسخ شده پیغمبر با یهودیها این کار را کرد و بعداً کان هم نسخ شد و این نهی ای بوده که بعد از آن چیز وارد شده بعضیها می گویند نه این مخابره ؟؟؟ بوده یک بحثهای مفصلی در مورد این واژه مخابره است مخابره را بزنید آن بحثها هست که من وارد آن بحثها نمی شوم

به هر حال اینجا ابو حنیفه مخابره را این طوری معنا کرده است. طبق این تفصیلی که هست این زمینه بدون درخت زمین خالی مزارعه نسبت به او جایز نیست دیگرزمین کمتر باشد بیشتر باشد همراه نخل باشد همراه نخل نباشد این نقل با آن نقل صفوان و احمد بن محمد بن ابی نصر می سازد که و کان الناس یقولون لایصلح قبالة الارض و النخل که مشکلش همان ارضش است آن نخلش کان مشکل ندارد آن ارض که ارض خالی است من این ارض را به معنای خانه و اینها معنا می کردم نه ظاهراً مراد از ارض زمین خالی است در مقابل درخت که زمین درخت است و اینها زمین خالی که طرف بگیرد و در آن بکارد زمین خالی بگیرد و در آن بکارد حالا این عبارتی هست که این یک مطلب.

ابن عبدالبرّ دو تا کتاب دارد هر دو کتاب در به اصطلاح توضیح اختلاف اقوال قدما و نقلیاتش خیلی مفید است یکی التمهید شرح موطا مالک است جلد دو صفحه سیصد و بیست اینجا توضیحاتی دارد حالا ببینید من عبارت تمهید را یادداشت نکردم ولی آنجا ببینید ایشان می گوید در یک جای مفصلی ما این را آوردیم من فرصت نکردم این را پیدا نکردم جلد دو صفحه سیصد و بیست اشاره ای به بحث است شاید خود آن متن اصلی تمهید پیدا می کردم آن را نقل می کردم ولی در استذکار آن هم مال ابن عبدالبرّ است آن هم در نقل اقوال خیلی کتاب سودمندی است جلد هفت صفحه پنجاه و چهار آنجا پنجاه و چهار تا پنجاه و هفت بحثهای مختلفی دارد که آنها یک مقداری در بحث ما مفید است می گوید که مالک یک عقیده ای دارد اول صفحه پنجاه و هفت را بخوانم بعد بروم صفحه پنجاه و چهار چون عبارت خود مالک را صفحه پنجاه و هفت آورده مالک این طوری دارد می گوید اگر شما همراه با نخلی که می خواهید به دیگری به مساقات واگذار کنید زمین را هم واگذار کنید اگر زمین تبع باشد اشکالی ندارد ولی و تبع را هم خودش معنا کرده

«قَالَ مَالِكٌ فِي الرَّجُلِ يُسَاقِي الرَّجُلَ الْأَرْضَ فِيهَا النَّخْلُ وَالْكَرْمُ أَوْ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ مِنَ الْأُصُولِ اصول یعنی ریشه ها و درختها يَكُونُ فِيهَا الْأَرْضُ الْبَيْضَاءُ زمین بدون درخت و محصول هم در آن هست ، قَالَ مَالِك إِذَا كَانَ الْبَيَاضُ تَبَعًا لِلْأَصْلِ زمین خالی نسبت به آن زمینی که آن که ریشه دارد و اینها تبع باشد وَكَانَ الْأَصْلُ أَعْظَمَ ذَلِكَ أَوْ أَكْثَرَهُ فَلَا بَأْسَ بِمُسَاقَاتِهِ بعد تفسیری هم کرده این اکثر و اقل را معنا کرده می گوید یک سوم بیشتر این جائز است کمتر از او جایز نیست بعد ایشان می گوید که یک سوم بیشتر جایز نیست حالا عبارت را می خوانم وَذَلِكَ أَنْ يَكُونَ النَّخْلُ الثُّلُثَيْنِ أَوْ أَكْثَرَ وَيَكُونَ الْبَيَاضُ الثُّلُثَ أَوْ أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ حداکثر بیاض باید یک سوم باشد یا کمتر از یک سوم باشد اینجا از یک سوم و کمتر از یک سوم این تبع اصل می شود حالا از کجا این یک سوم را آورده یکی از رفقا یک روزی به من گفت که چیز این که شما اکثار روایت اجلا را دلیل بر وثاقت می دانید چه تعداد راوی از راویان دیگر باید روایت کرده باشد تا کافی باشد گفتم سیزده روایت او هم خیلی جدی گرفت گفت سیزده تا روایت خیلی ممنون بعد یک دفعه متوجه شد با او دارم شوخی می کنم حالا سیزده تا چه خصوصیتی دارد حالا سیزده یک دفعه چیز باشد حالا این هم می گوید برای اینکه تبعه باشد باید یک سوم باشد یا حداقل از یک سوم این هم از شکمی بودن حرفی دیگری نمی شود در مورد این گفت و ذلک ان البیاض حینئذ تبع للارض استذکار جلد هفت صفحه پنجاه و هفت

شاگرد: قدر متیقن است.

استاد: قدر متقین یک سوم است؟

شاگرد: کف کف آن یک سوم اگر بیشتر از یک سوم بود دیگر

استاد: اگر شکم شما چاق بودید می گفتم به شکم گنده ات. الحمدلله یک سوم چه خصوصیتی دارد. آخه اینها چه وجهی دارد

خب حالا در استذکار جلد هفت صفحه پنجاه و چهار دارد می گوید که غیر مالک بر مالک یا غیره نمی دانم منظورش چیست می گوید «وَاحْتَجَّ غَيْرُهُ عَلَى مَالِكٍ فِي إِجَازَتِهِ الْمُزَارَعَةَ فِي الْأَرْضِ بَيْنَ الشَّجَرِ إِذَا كَانَتِ الثُّلُثَ فَأَقَلَّ اینها گفتند که این چه چیزی هست فَإِنَّ ذَلِكَ لَوْ لَمْ يَجُزْ مُنْفَرِدًا مَا جَازَ بَيْنَ النَّخْلِ اگر تنهایی جایز نباشد وَإِذْ لَمْ يَجُزْ مُنْفَرِدًا لَمْ يَجُزْ بَيْنَ النَّخْلِ،می گوید آن بنده خدا عقیده اش این بوده که تنهایی اشکال دارد چون تنهایی اشکال دارد کنار نخل هم باشد اشکال دارد قَالُوا وَتَوْقِيتُ الثُّلُثِ فَمَا دُونَهُ حُكْمٌ بِغَيْرِ حُجَّةٍ دقیقاً همین مطلبی که من می خواستم عرض کنم یک کمی مودبانه تر می گوید یک سوم که کمتر از یک سوم را تعیین کردند این مقدار چیز کردن این حُكْمٌ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِأَنَّ التَّوْقِيتَ يَحْتَاجُ إِلَى تَوْقِيتٍ»می گوید تعیین نیاز به یک دلیل تعیین دارد ما همین طور که از خودمان نمی توانیم تعیین کنیم یک سوم و کمتر از یک سوم این طوری که تعیین کردن حرفهای

شاگرد: ارتکاز عرفی بوده.

استاد: مثلاً یک چهارم نیست آخر یک سوم آخر چه خصوصیتی دارد این وسط.

ببینید این عبارتهایی هست که مالک دارد آن نقل احمد بن محمد بن ابی نصر. احمد بن محمد بن ابی نصر که تنهایی هست آن متناسب با این فتوای مالک است متناسب که فتوای مالک این است که کان اگر بیاض کمتر حالا البته این منهای آن تحدیدش آن ضابطه اصلیش کان اگر بیاض بیشتر باشد اشکال دارد ولی اگر بیاض کمتر باشد حالا البته کمتر و بیشتر به آن معنا نیست تبع بودن و غیر تبع بودن ولی تعبیر قبلی این است اگر اکثرش اصل باشد اکثرش اصل باشد و امثال اینها

من تصور می کنم که مجموع روایت را اگر ملاحظه کنیم متناسب با این نقلی هست که این تکه را نداشته باشد چون روایت تعلیلی که کرده به داستان خیبر هست اینکه ما بگوییم در خیبر بیشتر خیبر زمین خالی بوده، خیلی مستبعد است که اکثر خیبر زمین خالی باشد افتاده باشد و اصلاً زمین خیبر از جاهای خیلی آباد است بگوییم اکثر اینها زمین خالی بوده خیلی مستبعد می دانم این را . از آن طرف حالا در مغنی ابن قدامه یک مطلبی دیدم حدس می زنم این استدلالت ناظر به همین مطلبی است که در مغنی ابن قدامه هم اشاره شده در مورد خیبر یعنی یک اشکالی بعضیها کردند که گفتند اصلاً ارض مطلقا نمی تواند بر او مساقات انجام بشود کم باشد یا زیاد باشد مقدار شافعی این طور گفته شافعی گفته ارض کم هم جائز نیست برای آن مساقات انجام بشود امام علیه السلام اینجا داستان خیبر را که مطرح می فرمایند می خواهند این مطلب را رد کنند در مغنی ابن قدامه این مطلب هست حالا دیر شد می خواستم بروم خود مغنی را بیاورم عبارت مغنی را بخوانم من با عجله عبارت مغنی را دیدم می خواستم از روی آن بخوانم که ما به دیگران اعتراض می کنیم که چرا از حفظ دارید مطالب می گویید خود این هم به این مبتلا نشویم می خواستم این را بیاورم ولی فرصت نشد دیر شد عرض کنم خدمت شما آن طور که در مغنی ابن قدامه دیدم استدلالی در مغنی شده بود گفته بودند زمین خیبر چهل هزار وسق محصول داشته چهل هزار وسق می گوید منطقه وسیعی که چهل هزار وسق چهل هزار وسق خیلی است هر وسق سیصد صاع است چهل هزار یک چیز عجیبی بوده این خیبر می گوید این منطقه وسیع این طور نمی تواند که تمامش چیز باشد بالاخره لای و لوی آن زمینها خالی پیدا می شود اینکه شما بگوییم این زمینهای خالی دیگر در اختیار. چون پیغمبر همه آن منطقه را در اختیار یهودیها قرار داده یعنی این همه آنها این مال کل آن منطقه بوده و اینها استدلال بیاورید

شاگرد: متن را پیدا کردم

استاد: بیاورید

خب اینجا یک بحثی مفصلی را شروع کرده چیز کردن در مورد عرض کنم اینکه چون یک روایتی هست روایت رافع در روایت رافع می گوید که عرض کنم روایت رافع از روایتهای نهی از مزارعه است ان احادیث الرافع مضطربة جداً مختلف اختلاف کثیراً یوجب ترک العمل بحال من فرد فکیف یقدم علی مثل حدیثنا قال امام احمد حدیث الرافع الوان دیگر خیلی اضطراب دارد و امثال اینها بعد شروع می کند مطرح کردن که نه اینها قال زید بن الثابت انا اعلم بذلک منه و انما ثمن النبی صلی الله علیه ... می گوید اینکه در مورد مزارعه نهی شده این مزارعه موردهای خاصی بوده به کلی نهی از آنها نیست و از ابن عباس نقل می کند که ابن عباس گفته که پیغمبر نهی نکرده گفته که بهتر است به جای مزارعه به رفیق بدهی که او بکارد بر این به او می گوید ان اعلمهم یعنی ابن عباس اخبرنی النبی صلی الله لم ینه عن المخابره و لکن قال ان یمنع احدکم اخاه خیرٌ له من ان یاکل علیها خراجاً معلوما فلان و اینها بعد می گوید ثم ان احادیث ؟؟؟ منها من یخالف الاجماع هو النهی عن کراء المزارع علی الاطلاق اینکه قطعاً چیز است اگر باشد فقط زمین خالی را اشکال دارد و الا زمینی که کاشته شده اشکالی ندارد بعد وارد بحثهای چیز می شود بعد می گوید حدیث خیبر باید به آن عمل کرد ولی حدیث چیز عمل نمی شود کرد و این بحثها می گوید فان قال اصحاب الشافعی تحمل احادیثکم می گوید در بعضی روایات وارد شده که ارض را هم می شود فان قال اصحاب الشافعی تحمل احادیثکم الارض التی بین النخیل و احادیث النهی عن الارض البیضا حالا اینها را ملاحظه بفرمایید عبارت مغنی ابن قدامه جلد پنج صفحه سیصد و نه هست این عبارت البته یازده است ولی من از صفحه سیصد و نه این عبارتها را ببینید حالا این بحث را دیگر وقت تمام شد من حالا فردا چیز می کنم این را یک سری بحثهای مفصلی دارد من یک برگه دیگری همراهم هست روایتهایی که در این زمینه هست دو سه تا روایت سنیها از امام باقر نقل کردند اینها مفید هست حالا من فردا ان شاءالله اینها را می آورم و در موردش صحبت خواهم کرد و صلی الله علی سیدنا و نبیا محمد و آل محمد .